

تعریف گزاره در «درباره عبارت» ارسطو

سیدعمار کلاتر*

چکیده

بر اساس تفسیر مشهور، ارسطو در فصل چهارم «درباره عبارت»، گزاره را بر اساس صدق و کذب تعریف می‌کند. با این حال وی در پایان فصل پنجم، «بیان» دیگری را از گزاره «ساده» مطرح می‌کند. در این مقاله با توجه به فصل‌های چهارم و پنجم استدلال می‌شود که آن بیان دیگر، در واقع تعریف گزاره به صورت مطلق بر اساس تعلق گرفتن و تعلق نگرفتن، به عنوان مؤلفه‌هایی در حوزه واقعیت، است. برای این منظور ابتدا تفسیر برخی از مفسران از بخش پایانی فصل چهارم و فصل پنجم تقریر می‌شود. سپس نادرستی تعریف گزاره بر اساس صدق و کذب و ناسازگاری‌های این تفسیر با متن ارسطو مورد بررسی قرار می‌گیرد. آن‌گاه تفسیر پیش‌نهادی از متن ارسطو تقریر می‌شود و پس از اشاره به نحوه متفاوت تعریف مفاهیم تقسیم‌کننده نشان‌گرها، تعریف پیش‌نهادی از گزاره شرح داده می‌شود و به شباهت‌های این تفسیر با تفسیر فروریوس اشاره می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ارسطو، گزاره، «درباره عبارت»، مفسران ارسطو، صدق و کذب، تعلق گرفتن و تعلق نگرفتن.

۱. مقدمه

ارسطو در فصل چهارم د. ع.^۱ درباره تعریف عبارت (λόγος) بحث می‌کند. در بخش پایانی این بحث، ارسطو چنین خاطر نشان می‌کند:

* دانشجوی دکتری فلسفه غرب، دانشگاه تهران a.kalantar@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۲۰

(م ۱) ولی نه هر عبارتی گزاره‌ای است، بلکه تنها آن‌هایی که در آن‌ها صدق و کذب هست؛^۲ آن‌ها [صدق و کذب] در همه [ی عبارت‌ها] نیستند؛ برای نمونه دعا عبارت است، اما نه صادق است و نه کاذب. اکنون بگذارید دیگر [گونه‌ها] کنار گذاشته شود؛ زیرا پژوهش آن‌ها بیش‌تر ویژه خطابه و شعر است. اما عبارت گزاره‌ای است که به نگرش کنونی ما پیوند می‌یابد^۳ (د. ع. ۴، ۱۷ الف ۲-۷).

بر اساس تفسیر کلاسیک و مشهور، ارسطو در این‌جا گزاره (ἀπόφανσις) را بر اساس صدق و کذب تعریف می‌کند. بلافاصله فصل پنجم با این جمله آغاز می‌شود:

(م ۲) نخستین عبارت گزاره‌ای واحد، ایجاب است، سپس سلب؛ بقیه با ربط چنین‌اند^۴ (د. ع. ۵، ۱۷ الف ۸-۹).

در (م ۲) این پرسش مطرح است که دیگر گزاره‌ها که «با ربط» واحدند آیا در کنار ایجاب و سلب قسم سومی را تشکیل می‌دهند یا اصلاً در تحلیل گزاره واحد نیستند؟ به عبارت دیگر، آیا تعریف گزاره درباره آن‌ها صدق می‌کند یا نه؟ در ادامه این فصل، ارسطو نخست خاطر نشان می‌کند که هر عبارت گزاره‌ای به فعل نیاز دارد (د. ع. ۵، ۱۷ الف ۹-۱۲) و سپس اشاره‌ای به وحدت برخی عبارت‌ها می‌کند (د. ع. ۵، ۱۷ الف ۱۳-۱۵). سپس تمایز بین عبارت گزاره‌ای واحد و گزاره‌های کثیر را بیان می‌کند:

(م ۳) عبارت گزاره‌ای واحد، یا آشکارکننده یک واحد است، یا به سبب ربط واحد است. بسیارند اگر بسیاری، نه چیزی واحد، را آشکار می‌کنند، یا [اگر] ناپیوسته‌اند (د. ع. ۵، ۱۷ الف ۱۵-۱۷).^۵

پرسشی مشابه فوق را درباره گزاره‌هایی که «به سبب ربط واحد» هستند می‌توان مطرح کرد. در ادامه ارسطو خاطر نشان می‌کند که نام و فعل نوعی گزاردن نیستند (د. ع. ۵، ۱۷ الف ۱۷-۲۰). سپس گزاره ساده را از باهم‌نهاد تمییز می‌دهد:

(م ۴) از این‌ها یکی گزاره ساده است، برای نمونه چیزی را در مورد چیزی [ایجاب می‌کند] یا چیزی را از چیزی [سلب می‌کند]؛ دیگری از گزاره‌های ساده به هم برنهاد شده است، که نوعی از عبارت باهم‌نهاد است^۶ (د. ع. ۵، ۱۷ الف ۲۰-۲۲).

در این‌جا باز هم پرسشی مشابه فوق درباره گزاره باهم‌نهاد مطرح می‌شود. سرانجام ارسطو فصل پنجم را چنین به پایان می‌برد:

(م ۵) گزاره ساده آوای نشان‌گری است درباره تعلق گرفتن یا تعلق نگرفتن چیزی [به چیزی]، بر حسب بخش‌بندی‌های زمان^۷ (د. ع. ۵، ۱۷ الف ۲۳-۲۴).

در این جا این پرسش بسیار مهم مطرح می‌شود که منظور ارسطو از «م ۵» چیست و چه رابطه‌ای با «م ۱» دارد. در این مقاله استدلال خواهد شد که «م ۵» تعریف ارسطو از گزاره است.

۲. تفسیر اسکندر افرودیسی

تفسیر اسکندر افرودیسی (Alexander of Aphrodisias) از د. ع. در دسترس نیست، اما در تفسیرش بر ت. /، ذیل تعریف ارسطو از پیش‌گذارده (πρότασις)^۹، به این نکته اشاره می‌کند که در د. ع. گزاره بر اساس صدق و کذب تعریف شده است (Alexander Aphrodisiensis, 1883: 10).^{۱۰} علاوه بر این، در آن جا وی تعریف پیش‌گذارده را معادل «م ۵» می‌داند (ibid: 11)^{۱۱} و پس از بحثی درباره‌ی تعریف‌های پیش‌گذارده چنین خاطر نشان می‌کند:

این تعریف‌ها نه درباره‌ی همه‌ی پیش‌گذارده‌ها، بلکه درباره‌ی پیش‌گذارده‌های ساده (ἀπλοῦς) و معروف به حملی به کار می‌رود. گفتن چیزی درباره‌ی چیزی، کلی، جزئی یا مهممل بودن ویژگی‌های مخصوص گزاره‌های حملی است؛ زیرا در پیش‌گذارده‌های شرطی صدق و کذب وابسته به چیزی بر چیزی گفته شدن نیست، بلکه به استلزام و هم‌ستیزی وابسته است (ibid).

از بیان وی در این جا برمی‌آید که وی ساده و حملی را مترادف یا هم‌مصدق می‌داند و آن را در مقابل شرطی قرار می‌دهد. این نکته از این رو مهم است که در «م ۵» همان لفظ (ساده) به کار رفته است و بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه اسکندر، ارسطو در «م ۱» گزاره را بر اساس صدق و کذب تعریف می‌کند و در «م ۵» گزاره ساده یا حملی یا پیش‌گذارده را بر اساس تعلق گرفتن و نگرفتن تعریف می‌کند. علاوه بر این، از آن جایی که وی در این قطعه اشاره می‌کند که صدق و کذب در پیش‌گذارده‌های (گزاره‌های) شرطی بر اساس استلزام و هم‌ستیزی است، «م ۱» را شامل این قسم گزاره باید بداند و احتمالاً این نکته را به ارسطو هم نسبت می‌دهد. بر این اساس می‌توان فرض کرد که به نظر وی در «م ۲» و «م ۳» ارسطو گزاره واحد را از یک سو به ایجاب و سلب و از سوی دیگر به واحد بالربط تقسیم می‌کند که گزاره واحد بالربط همان گزاره شرطی است.^{۱۲} آن چه وجود رابطه بین «م ۲» و «م ۵» را تقویت می‌کند^{۱۳} این است که اسکندر پیش‌گذارده را جنس ایجاب و سلب نمی‌داند به این دلیل که ارسطو در «م ۲» ایجاب را مقدم بر

سلب می‌داند؛ بلکه از نظر وی، پیش‌گذارده طبیعتی مستقل از آنچه بر آن حمل می‌شود (سلب و ایجاب) ندارد (ibid: 10-11). البته اسکندر درباره رابطه سلب و ایجاب با گزاره شرطی چیزی را بیان نمی‌کند اما بر اساس تقریر فوق ایجاب و سلب ذیل گزاره حملی‌اند.

۳. تفسیر فروریوس

همانند اسکندر، تفسیر فروریوس (Porphyry) بر د. ع. در دسترس نیست؛ اما بوئیوس (Boethius) در تفسیر خود بر د. ع. ادعا می‌کند که تفسیرش تا آنجا که ممکن است پیرو فروریوس است، اگرچه از دیگران هم نقل می‌کند (Boethius, 1880: 7). بوئیوس درباره «م ۱» و «م ۲» چیزی را به‌صراحت به فروریوس نسبت نمی‌دهد. اما ذیل «م ۳»، خاطرنشان می‌کند که اگرچه این قطعه بسیار مورد بررسی قرار گرفته است، اما خلط‌ها و خطاهای فراوانی را درباره «عبارت» برانگیخته است:

هیچ مفسری پیش از فروریوس، تفسیری که در پی می‌آید را مطرح نکرد. تفاوتی هست بین این که یک عبارت^{۱۴} واحد باشد یا کثیر و بین این که ساده باشد یا باهم‌نهاد (Boethius, 1880: 106).

این تفسیر مفصل است (ibid: 106-112) و در واقع هم «م ۳» و هم «م ۴» را تفسیر می‌کند؛ اما روشن نیست که چه مطالبی را فروریوس گفته است و چه مطالبی را بوئیوس افزوده است. این تفسیر از یک سو بر پایه تمایز بین گزاره واحد و کثیر در «م ۳»، و از سوی دیگر بر پایه گزاره ساده و باهم‌نهاد در «م ۴» استوار است:

و بنابراین آیا یک عبارت واحد یا کثیر (متعدد) است را می‌توان از آنچه آن‌ها نشان‌گرند تشخیص داد؛ زیرا اگر یک چیز را نشان‌گری کند واحد است و اگر چیزهای بسیاری را، کثیر است. از سوی دیگر، عبارت‌های ساده و باهم‌نهاد را نباید به آنچه آن‌ها نشان‌گرند ارجاع داد، بلکه [باید] به کلمات (dictio) و حدهای^{۱۵} (terminus) واقعی که در پیش‌گذارده قرار دارند ارجاع داد (ibid: 107).

تفصیل این تفسیر در بخش بوئیوس خواهد آمد. در ضمن تفسیر «م ۵»، بوئیوس تفسیر فروریوس را تقریر می‌کند:

اما فروریوس می‌گوید که دقت تعریفش قابل ستایش است: زیرا گزاره بر اساس قوه (vim)^{۱۶} خاص ایجاب و سلب تعریف شده است، در حالی که خود ایجاب و سلب بر اساس حدها تعریف شده‌اند. زیرا ایجاب، که متشکل از دو حد است، ... این که چیزی در

چیز دیگر است را نشان‌گری می‌کند، اما قوه عامش (totus) وضع (pono) چیزی است (زیرا هنگامی که این که چیزی در چیز دیگری است را نشان‌گری می‌کند، چیزی را وضع می‌کند) و سلب بیان می‌کند که چیزی در چیز دیگری نیست، اما قوه عامش رفع کردن (aufero) است. و بنابراین در این جا وی می‌گوید که ارسطو گزاره را بر اساس قوه عام سلب و ایجاب تعریف می‌کند، هنگامی که می‌گوید یک گزاره آوای نشان‌گری است درباره بودن یا نبودن چیزی. این با قوه سلب و ایجاب مرتبط است و معادل این گفته است که یک گزاره آوای نشان‌گری است که چیزی را وضع یا رفع می‌کند و این‌ها، به ترتیب، ظرفیت‌های (virtus) خاص ایجاب و سلب‌اند. اگر وی گفته بود گزاره درباره این است که چیزی در چیز دیگری باشد یا نباشد، به نظر می‌آمد که گزاره را بر اساس حدهای ایجاب و سلب تعریف کرده است. اما هنگامی که می‌گوید درباره بودن چیزی یا نبودن آن است، تعریفی را بر اساس قوه عام هر دو می‌سازد (ibid: 122).^{۱۷}

بر اساس این تقریر، فروریوس «م ۵» را تعریف گزاره (بدون قید) بر اساس قوه سلب و ایجاب می‌داند. هم‌چنین این تقریر بر اساس آن خوانش دیگر از متن یونانی است که بر اساس آن، «به چیزی» از «م ۵» حذف می‌شود. و از بخش پایانی آن برمی‌آید که اگر «به چیزی» افزوده شود، در آن صورت ارسطو گزاره را بر اساس حدهای ایجاب و سلب تعریف کرده است نه بر اساس قوه آن‌ها. توماس آکویناس (Thomas Aquinas) هم در تفسیر خود تقریر بسیار کوتاهی از تفسیر فروریوس بیان می‌کند:

فروریوس می‌اندیشید که بهتر است که بگوییم که کل این تعبیر، آوای نشان‌گر این‌که چیزی به یک موضوع تعلق دارد یا ندارد، تعریف گزاره است. بر اساس شرحش آن‌چه در تعریف آمده است سلب و ایجاب نیست، بلکه ظرفیت (virtus) ایجاب و سلب است، یعنی آن‌چه گزاره نشانه آن است که بودن یا نبودن است، که در طبیعت مقدم بر گزاره است (Aquinas, 1962: 72).

این تقریر با تقریر بوئیوس تفاوت‌هایی دارد، از جمله (۱) تقریر بوئیوس بر اساس خوانش دیگری از متن یونانی است و تفسیر فروریوس را ناظر به آن می‌داند. اما تقریر آکویناس بر اساس خوانش مشهور است؛ (۲) بر طبق تقریر آکویناس، بودن و نبودن در طبیعت مقدم بر گزاره‌اند، اما این نکته در تقریر بوئیوس بیان نشده است. به هر صورت، بر اساس تفسیر فروریوس «م ۵» تعریف گزاره است و بنابراین هر گزاره‌ای یا ایجابی است یا سلبی. این برداشت را این نکته تأیید می‌کند که بر اساس گزارش بوئیوس، فروریوس گزاره شرطی را یک گزاره تک نمی‌داند.^{۱۸} اما این پرسش باقی می‌ماند که از نظر وی چه رابطه‌ای بین «م ۱» و «م ۵» وجود دارد.

۴. تفسیر آمونیاس

آمونیاَس (Ammonius) در تفسیر خود بر د.ع. «م ۱» را تعریف گزاره می‌داند (Ammonius, 1897: 66). به نظر وی، در «م ۲» هم دو قسم واحد مطرح می‌شود: واحد بالطبع که به ایجاب و سلب تقسیم شود و واحد بالوضع که به وسیله یک ربط، مثلاً حرف عطف یا شرط ساخته می‌شود (ibid: 66-67). تفسیر آمونیاس از «م ۳» و «م ۴» در چهارچوب تفسیر فروریوس است. در «م ۳»، بین گزاره واحد و گزاره‌های کثیر بر اساس معنا فرق گذاشته می‌شود (ibid: 73). گزاره‌های واحد به نوبه خود بر اساس معنا، به دو قسم تقسیم می‌شود، قسم دوم به وسیله یک ربط، واحد است، اما در این جا آمونیاس توضیح می‌دهد که فقط قضایای شرطی مورد نظر است (ibid). در «م ۴»، گزاره بر اساس لفظ به ساده و باهم‌نهاد تقسیم می‌شود (ibid: 72)، که ظاهراً همان تقسیمی است که در «م ۲» مورد اشاره قرار گرفته است (ibid). آمونیاس «م ۵» و بخش اول «م ۴» را به نحوی معادل یک‌دیگر می‌داند (ibid: 80). به نظر وی، هدف از بیان این دو، تقسیم گزاره ساده، که گزاره‌های باهم‌نهاد از آن نشئت می‌گیرند به دو نوع (سلب و ایجاب) است (ibid). بر این اساس، باز هم رابطه بین گزاره شرطی (واحد بالربط) و ایجاب و سلب، تبیین نشده باقی می‌ماند.

۵. تفسیر بوئیوس

به نظر بوئیوس، در تفسیرش بر د.ع. «م ۱» گزاره را تعریف می‌کند (Boethius, 1880: 98-99 and 113). در «م ۲» عبارت^{۱۹} به واحد بالطبع و واحد بالوضع (تقسیم‌پذیر به عبارت‌های دیگر) و واحد بالطبع، به نوبه خود، به ایجاب مقدم و سلب موخر تقسیم شده است (Boethius, 1880: 96 and 98). بوئیوس از رابطه بین تقسیم‌بندی «م ۲» با «م ۳» و «م ۴»، حتی به هنگام نظم دادن به مطالب ارسطو در این فصل (Boethius, 1880: 116 and 118)، سخن به میان نمی‌آورد. وی در تفسیر «م ۳» و «م ۴» از فروریوس پیروی می‌کند. در «م ۳» ملاک وحدت و تکثر «نشان‌گری‌شده» است (ibid: 107). بر این اساس وی دو عبارت مرکب نشان‌گر واحد و دو عبارت مرکب نشان‌گر کثیر برمی‌شمارد:

۱. عبارت مرکب از حدود نامرتب بیان‌کننده یک‌چیز، مانند «حیوان ناطق فانی» (ibid: 110)؛
۲. عبارت مرکب از چند پیش‌گذارده مرتبط با ربط که نشان‌گر یک چیز است، مانند «اگر روز است هوا روشن است» که نشان‌گر یک پی‌آمد است (ibid: 109-110)؛

۳. عبارت متشکل از حدود یا پیش‌گذارده‌های بدون ربط که نشان‌دهنده چند چیز است (ibid: 109)؛

۴. عبارت متشکل از حدود یا پیش‌گذارده‌های با ربط که نشان‌گر چند چیز است، مانند «آپولو یک پیامبر است و ژوپیتر می‌گرد» (ibid).

در «م ۴» گزاره‌ها بر اساس تعداد حدود به ساده (متشکل از دو حد) و مرکب (متشکل از بیش از دو حد) تقسیم می‌شوند (ibid: 115-116) و سرانجام، بوئیوس «م ۵» را تعریف گزاره می‌داند که در آن «آوا» جنس است، «نشان‌گر»، فصل آن است و «درباره بودن یا نبودن چیزی» فصل آن دو است (ibid: 118-119). اما برای رد این تفسیر اشتباه که گزاره نمی‌تواند جنس ایجاب و سلب باشد چراکه تعریفش (در این جا) بر ایجاب و سلب صدق نمی‌کند از این جهت که ایجاب فقط نشان‌گر بودن چیزی و سلب فقط نشان‌گر نبودن چیزی است (ibid: 119) بوئیوس خاطر نشان می‌کند که «م ۵» در عین تعریف گزاره آن را تقسیم می‌کند:

اما هیچ چیزی به شیوه دقیق‌تری نمی‌توانست انجام شود از این‌که در همان تعریف، ماهیت گزاره و اقسام فرعی‌اش مطرح شود. زیرا این‌که می‌گوید یک گزاره آوای نشان‌گری است درباره بودن یا نبودن، چیزی معادل این است که می‌گوید یک گزاره آوای نشان‌گری است که در آن صدق و کذب نشان‌گری شده است و یکی از انواع آن ایجاب و دیگری سلب است (ibid: 120).

این توضیح بوئیوس ضعیف است؛ زیرا در تعریف، معنای مطابقی الفاظ مورد نظر است. علاوه بر این، بوئیوس توضیح نمی‌دهد که اجتماع تعریف و تقسیم چگونه ممکن است. در این تفسیر نیز رابطه گزاره شرطی با ایجاب و سلب توضیح داده نمی‌شود.

۶. تفسیر فارابی و ابن سینا

فارابی در شرح خود بر د.ع.، ظاهراً «م ۱» را به عنوان تعریف گزاره می‌پذیرد (فارابی، ۱۹۶۰: ۵۲)، با این حال آن‌گاه که به «م ۵» می‌رسد از زبان مفسران نقل می‌کند که ارسطو در د.ع. گزاره را به سه گونه، یعنی «م ۱»، بخش اول «م ۴»^{۲۰} و «م ۵»، تعریف کرده است (همان: ۵۹). هم‌چنین وی مراد از «بقیه با ربط چنین‌اند» در «م ۲» و «به سبب ربط واحد است» در «م ۳» را گزاره شرطی می‌داند (همان: ۵۵. ۸-۱۱؛ ۵۸. ۱-۳). و گزاره باهم‌نهاد در «م ۴» را گزاره‌های متشکل از گزاره‌های ساده، مانند قیاس، می‌داند (همان: ۵۹. ۱۱-۱۲).

ابن سینا در *العبارة* از منطق *شفاء* به نظر می‌رسد^{۲۱} که گزاره (*القول الجازم*) را، همانند تفسیر مشهور از «م ۱»، بر اساس صدق و کذب تعریف می‌کند: «قول جازم به هر آنچه صادق یا کاذب است گفته می‌شود» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۲). در *الإشارات والتنبیها* گزاره (*التركيب الخبری*) را، به صورت مشابه، تعریف می‌کند: «این گونه از ترکیب، که می‌خواهیم به آن اشاره کنیم ترکیب خبری است و آن ترکیبی است که به گوینده آن صادق یا کاذب در آن چه می‌گوید گفته می‌شود» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۱۲).

البته این تعریف تفاوتی مهم با تعریف پیشین دارد؛ زیرا صادق و کاذب در این جا وصف گوینده است که **کاربردش** درباره گوینده یک ترکیب خبری بودن آن ترکیب را مشخص می‌کند. فخرالدین رازی و خواجه نصیرالدین طوسی در شرح‌های خود بر *اشارات اشکال* دوری بودن این تعریف را مطرح می‌کنند.^{۲۲} فخر رازی این پاسخ را ترجیح می‌دهد که ابن سینا در این جا درصدد تعریف گزاره نیست بلکه یکی از ویژگی‌ها و لازمه‌های گزاره را ذکر می‌کند و البته به نظر وی گزاره (خبر) بی‌نیاز از تعریف است (ابن سینا، ۱۳۸۴: ۱۳۰-۱). به طور مشابه، به نظر خواجه نصیرالدین طوسی از آنجایی که صدق و کذب از عوارض ذاتی گزاره (خبر) است این تعریف رسمی است که اسم را تفسیر می‌کند و معنای آن را مشخص می‌کند. این تعریف دوری نیست^{۲۳}؛ زیرا ممکن است چیزی که ماهیتاً آشکار است در مواردی با دیگری اشتباه شود، اما برخی از عوارض ذاتی اش که بی‌نیاز از تعریف هستند با دیگری اشتباه نشوند، پس کاربرد آن عرض ذاتی برای تعیین بخشی به آن شیء از اشتباه‌گرفتنش جلوگیری می‌کند. از بیان خواجه برمی‌آید که علاوه بر صدق و کذب، خود گزاره هم بی‌نیاز از تعریف است و البته قطب‌الدین رازی در حاشیه خود به این نکته تصریح می‌کند (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۱۲-۱۱۳). خلاصه آن که فخر رازی و خواجه، هر دو، گزاره را بی‌نیاز از تعریف می‌دانند.

۷. تفسیر آکویناس

آکویناس هم در تفسیر خود بر د. ع. «م ۱» را تعریف گزاره می‌داند (Aquinas, 1962: 60). به نظر وی، در آغاز فصل پنجم در «م ۲»، ارسطو گزاره را از جهت وحدت به گزاره واحد ساده و واحد بالربط یا نسبی (Aquinas, 1962: 63, 67) و گزاره واحد ساده را به ایجاب و سلب تقسیم می‌کند (ibid: 64). آکویناس معتقد است که در «م ۳»، ارسطو گزاره واحد ساده و واحد بالربط را توضیح می‌دهد (ibid: 67). گزاره واحد ساده نشان‌گر یک چیز واحد

است (مانند «انسان حیوان ناطق دوپا است»)، اما واحد بالربط، برخلاف فرریوس، آمونیاک و بوئیوس، نشان‌گر واحد نیست، بلکه چند گزاره واحد ساده است که نشان‌گر کثیر است و وحدت نسبی آن به رابط بازمی‌گردد (ibid: 69). آکویناس در این‌جا به نکته مهمی اشاره می‌کند: ارسطو گزاره نشان‌گر واحد را در مقابل گزاره واحد بالربط قرار می‌دهد یعنی در قسم دوم از نشان‌گری سخن به میان نمی‌آورد (ibid: 68-69). و چون «الأشیاء تعرف بأضدادها»، ارسطو در «م ۲»، دو قسم گزاره‌های کثیر را در مقابل دو قسم گزاره‌های واحد برمی‌شمارد: گزاره‌هایی که نشان‌گر کثیرند و گزاره‌های بدون ربط (ibid: 69). بر اساس این تفسیر، ارسطو در این تقسیم‌بندی دو ملاک جداگانه برای وحدت (و بالتبع برای کثرت) به کار برده است: وحدت معنا یا نشان‌گری شده و وحدت لفظی یا نحوی. ظاهراً از نظر آکویناس، «م ۴» بیان دیگری از تقسیم گزاره واحد به ساده و بالربط بر اساس «طبیعت واحد» است: «به عبارت دیگر، وی می‌گوید که وحدت گزاره به ساده و باهم‌نهاد تقسیم می‌شود درست همان‌گونه که واحد به ساده و باهم‌نهاد تقسیم می‌شود» (ibid: 71).

به نظر وی توضیحی که ارسطو در «م ۴» درباره گزاره ساده بیان می‌کند برای اجتناب از خلط گزاره ساده با نام و فعل است (ibid: 71) و درباره «م ۵» به پیروی از آمونیاک معتقد است که گزاره تقسیم می‌شود، اما برخلاف وی، به دو فصل آن دو نوع تقسیم می‌شود (ibid: 72).

۸. تفسیرهای معاصر

از میان تفسیرهای معاصر در این بخش، به تفسیر آکریل (Ackrill) و وایتکر (Whitaker) اشاره می‌شود. آکریل در حاشیه خود بر د. ع. به صراحت فقط درباره «م ۳» بحث می‌کند. آکریل نگاهی انتقادی به این فصل دارد و معتقد است که ارسطو در این‌جا دو ملاک برای وحدت (و بالتبع برای کثرت) را درآمیخته است: وحدت بر اساس آشکار کردن شیء واحد و وحدت دستور زبانی. از بیان وی برمی‌آید که درآمیختن ملاک‌ها در این‌جا دو اشکال^{۲۴} دارد: اول این‌که گزاره واحد بالربط که اشیای کثیری را آشکار می‌کند هم واحد بالربط است و هم کثیر (به دلیل آشکار کردن اشیای کثیر) و دوم این‌که دو گزاره «سقراط انسان است و سقراط سفید است» و «سقراط انسان سفید است»، اگرچه معادل یک‌دیگرند، اما اولی ذیل واحد بالربط قرار می‌گیرد و دومی ذیل کثیر قرار می‌گیرد (Ackrill, 1975: 125-127).

به نظر وایتکر، «م ۱» گزاره را به عنوان حامل صدق و کذب تعریف می‌کند (Whitaker, 1996: 73). همانند آکویناس، وایتکر معتقد است که «م ۳»، و ظاهراً «م ۲»، دو ملاکِ جداگانه معنایی و نحوی برای وحدت گزاره مطرح می‌کنند، و البته ملاک معنایی برای ارسطو مهم‌تر است. «م ۴» هم بیان دیگری از تقسیم گزاره به واحد معنایی (گزاره بسیط) و واحد نحوی (گزاره باهم‌نهاده) است. «م ۵» هم یک تعریف جمع‌بندی‌کننده از گزاره ساده است که با فصل‌های ۲ و ۳ د.ع. سازگار است و بر ضرورت وجود فعل در گزاره تأکید می‌کند (Whitaker, 1996: 74-77).

۹. نقد تفسیرهای پیشین

اشکال اصلی تفسیرهای پیشین^{۲۵} این است که «م ۱» را تعریف گزاره می‌دانند. این تعریف از گزاره هم، با توجه با دیدگاه ارسطو درباره صدق و کذب، فی‌نفسه صحیح نیست و هم انتساب آن به ارسطو نادرست است. فی‌نفسه صحیح نیست؛ زیرا گرچه ارسطو صدق و کذب را، در یک کاربرد، مختص به برخی از عناصر حوزه^{۲۶} اندیشه و بالتبع مختص به گزاره (در حوزه لفظ) می‌داند (د.ن. ۳، ۸، ۳۲ الف ۱۱؛ متا. ۶. ۴، ۱۰۲۷-۱۹۳-۲۸؛ د.ع. ۱، ۱۶ الف ۹-۱۳)، صدق و کذب در ارسطو کاربردهای دیگری دارد^{۲۷} و بنابراین کاربردش در تعریف گزاره مستلزم این است که مشخص شود کدام کاربرد مورد نظر است. اما مسئله اصلی، همان‌گونه که در بخش ۶ گذشت، این است که این تعریف دوری است؛ زیرا از دید ارسطو، صدق و کذب ویژگی گزاره (البته به تبعیت از اندیشه) در مقایسه با واقعیت است (متا. ۹. ۱۰، ۱۰۵۱-۳-۱۰) و بنابراین صدق و کذب مفهوم گزاره را پیش‌فرض می‌گیرد. البته نادرستی کاربرد صدق و کذب در تعریف گزاره به‌تنهایی نمی‌تواند قرینه‌ای به سود این امر باشد که ارسطو چنین نظری نداشته است، یعنی چنین اشتباهی مرتکب نشده است، اما اگر در کنار دیگر قرینه‌ها بر عدم انتساب این دیدگاه به ارسطو قرار گیرد خود می‌تواند قرینه‌ای بر عدم انتساب این دیدگاه به ارسطو شود. دو قرینه در د.ع. هست که ارسطو گزاره را بر اساس صدق و کذب «م ۱» تعریف نمی‌کند: اول این که نحوه بیان ارسطو در «م ۱» مناسب تعریف نیست بلکه مناسب متمایز کردن است، یعنی وی درصدد است که گزاره را به نحوی از دیگر اقسام عبارت، خصوصاً دیگر عبارت‌های تام غیرخبری، متمایز کند و برای این منظور به مفهومی شهودی و آشنا از صدق و کذب در ذهن تمسک می‌کند تا در فصل پنجم با بررسی این دسته از عبارت‌ها (صدق و کذب‌پذیر) سرانجام در «م ۵» آن‌ها را

تعریف کند.^{۲۸} از این رو ارسطو در «م ۱» توضیح می‌دهد که همه عبارت‌ها صدق و کذب‌پذیر نیستند و مثالی را هم ذکر می‌کند و سپس خاطر نشان می‌کند که باید دیگر اقسام عبارت‌ها را کنار گذاشت و فقط عبارت گزاره‌ای به بحث این رساله مربوط است. دوم این‌که «م ۵» تعریف گزاره را بیان می‌کند. در ضمن نقد تفسیرهای فصل پنجم و تقریر تفسیر پیش‌نهادی این نکته روشن خواهد شد.

اشکال دیگر تفسیرهای پیشین این است که آن‌ها با در نظر گرفتن «م ۱» به عنوان تعریف گزاره، با دشواری‌هایی در تفسیر فصل پنجم روبه‌رو می‌شوند. دشواری اصلی تفسیر «م ۵» است که مفسران را در تفسیر آن به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: کسانی که «م ۵» را تعریف می‌دانند یعنی اسکندر، فارابی، وایتکر و احتمالاً آکريل و کسانی که «م ۵» را تقسیم می‌دانند، یعنی آمونياس و آکویناس. و البته بوئتیوس در هر دو دسته قرار می‌گیرد. اگرچه رویکرد مفسران دسته اول به تعریف دانستن «م ۵» صحیح است، اما باید تبیینی قانع‌کننده از رابطه «م ۱» و «م ۵»، هر دو به عنوان تعریف، ارائه دهند. به جز تقریر بازسازی‌شده فوق از دیدگاه اسکندر (بخش ۲ مقاله)، هیچ تبیین جدی در بیان دیگر مفسران در این باره وجود ندارد. اشکال اصلی به تقریر فوق از دیدگاه اسکندر این است که بر اساس آن، از دیدگاه ارسطو «م ۱» اعم از «م ۵» است و «م ۱»، با توجه به «م ۲» و «م ۳»، علاوه بر گزاره حمله گزاره شرطی را دربر می‌گیرد. همان‌گونه که گذشت آمونياس، بوئتیوس و فارابی هم در تفسیر «م ۳» به گزاره شرطی اشاره می‌کنند. اما هیچ‌یک قرینه‌ای در تأیید این تفسیر از آثار ارسطو ذکر نمی‌کنند. برعکس، بررسی دقیق «م ۲» و «م ۳» با توجه به آثار ارسطو نامناسب بودن این تفسیر را آشکار می‌کند: در «م ۲» ارسطو «عبارت گزاره‌ای واحد» را به نخستین (ایجاب) و دومین (سلب) تقسیم می‌کند. سپس می‌افزاید که «بقیه با ربط چنین‌اند». منظور از «بقیه»، دیگر «عبارت‌های گزاره‌ای» است و منظور از «چنین»، «واحد» است. آشکار است که «بقیه» عبارت‌های گزاره‌ای نه ایجاب‌اند و نه سلب. اما مسئله این است که هر وحدتی، یک قسم جداگانه (یک «نوع») را تشکیل نمی‌دهد.^{۲۹} در این‌جا وحدت این گزاره‌ها بر اساس ربط (σύνδεσμος) است. ربط (مورد نظر در این‌جا) را ارسطو چنین تعریف کرده است: «یک ربط ... آوای نانشان‌گری است که قابلیت تشکیل یک آوای نشان‌گر از چند آوا، که هر یک از آن‌ها نشان‌گر است را دارد» (ش. ۱. ۲۰، ۱۴۵۶^ب-۳۲-۱۴۵۷^{الف}۶).

بررسی این واژه در نمایه بوتنس (Bonitz) نشان می‌دهد که ارسطو پنج‌بار دیگر وحدت بالربط عبارت را ذکر می‌کند (ج. ۱. ۳، ۶۴۳^ب-۱۷-۲۳؛ ش. ۱. ۲۰، ۱۴۵۷^{الف}۲۸-۳۰؛ ت.

ث. ۱. ۱۰^{۳۵-۳۷} متل. ۸، ۶، ۱۰۴۵ الف^{۱۲-۱۴}؛ و ۷، ۴، ۱۰۳۰^{۷-۱۰} که در چهار مورد اخیر آن را یکی از دو قسم وحدت عبارت به شمار می‌آورد. از این قطعات سه نکته مهم به دست می‌آید: اول این که منظومه/یلياد را، در چهار مورد، مثالی برای عبارت واحد بالربط ذکر می‌کند، دوم این که در دو مورد وحدت آن را بالعرض می‌داند و سوم این که «عبارت واحد مقابل آن» را در مورد دوم بر اساس نشان‌گری واحد و در مورد سوم آن را بر اساس آشکار کردن یک چیز درباره یک چیز، مشخص می‌کند. از نکته سوم به علاوه کاربرد واژه σύνδεσμος در «م ۳» به دست می‌آید که این تفکیک در واقع همان تفکیکی است که در بخش اول «م ۳» آمده است.^{۳۰} و از نکته اول و دوم آشکارا به دست می‌آید که وحدت بالربط نمی‌تواند یک قسم (نوع) جداگانه‌ای از گزاره یا عبارت^{۳۱} را تشکیل دهد.^{۳۲} بنابراین، گزاره شرطی، بر اساس تعبیر مفسران ارسطو، مصداق واحد بالربط در «م ۲» و «م ۳» نیست؛ زیرا بر اساس نظر این مفسران گزاره شرطی نشان‌گر یک شیء واحد و صدق و کذبش ناظر به آن است (Boethius, 1880: 105, 109-110; Ammonius, 1897: 73) و بنابراین وحدتش باید حقیقی باشد. بر این اساس، هم آن تقریر از تفسیر اسکندر دیگر نمی‌تواند تفسیر قابل قبول از فصل پنجم باشد و هم اشکالی به تفسیرهای آمونیا، بوئیوس و فارابی وارد می‌شود. اما رویکرد مفسران دسته دوم به «م ۵» به عنوان تقسیم گزاره ساده، نادرست به نظر می‌رسد؛ زیرا (۱) تقسیم‌بندی معمولاً با یک گزاره منفصله بیان می‌شود؛ (۲) به هنگام تقسیم معمولاً جنس (در این جا «آوا») ذکر نمی‌شود و (۳) ایجاب و سلب را ارسطو بلافاصله به بیان دیگری تعریف می‌کند و بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که چرا در «م ۵» تعبیر تعلق گرفتن و نگرفتن را به کار برده است و چرا قید «بر حسب بخش‌بندی‌های زمان» را افزوده است. به طور کلی، تبیین قانع‌کننده‌ای از رابطه «م ۴» با «م ۳» و با «م ۵»، هر دو با هم، در بیان مفسران به چشم نمی‌خورد.

مسئله دیگری که تعریف گزاره بر اساس صدق و کذب در تفسیر فصل پنجم پیش می‌کشد گزاره‌های عطفی^{۳۳} است. آشکار است که گزاره عطفی، بر اساس «م ۳»، یا یک گزاره واحد بالربط است یا به دلیل آشکار کردن چیزهای بسیار، در واقع گزاره‌های بسیاری است. اما با توجه به تعریف گزاره بر اساس صدق و کذب، گزاره عطفی نمی‌تواند در تحلیل صرفاً مجموع گزاره‌های بسیاری^{۳۴} باشد؛ زیرا اگرچه صدق و کذب گزاره عطفی تابع صدق و کذب گزاره‌های تشکیل‌شده از آنهاست، اما ارزش صدق جداگانه‌ای دارد و بر اساس تعریف، باید یک قسم جداگانه‌ای از گزاره در کنار ایجاب و سلب باشد. اما گذشته از این که

نشان داده شد که واحد بالربط، واحد بالعرض است و بنابراین گزاره عطفی با این تعبیر حتی نمی‌تواند واحد بالربط باشد التزام به چنین دیدگاهی، این که گزاره‌های عطفی یک قسم جداگانه‌ای از گزاره‌هاست، و نسبت دادن آن به ارسطو، بدون قرینه، بسیار دشوار است.

۱۰. تفسیر پیش‌نهادی

در «م ۱» ارسطو بر اساس ویژگی صدق و کذب، عبارت گزاره‌ای را از غیر آن متمایز می‌کند. سپس در فصل پنجم با بررسی این دسته از عبارت‌ها تعریف گزاره را جست‌وجو می‌کند. قطعه‌ای از / س. می‌تواند به فهم شیوه ارسطو در این فصل کمک کند:

ولی مغالطه‌هایی که وابسته به از چندین پرسمان یک پرسمان ساختن هستند، بر این پایه قرار دارند که ما تعریف پیش‌گذارده را مفصل‌بندی و منسجم نمی‌گردانیم؛ زیرا پیش‌گذارده یک چیز بر یک چیز است (حمل می‌کند)؛ زیرا همان تعریف یگانه در مورد یک چیز تک و چیز به سان مطلق معتبر است؛ برای نمونه در مورد انسان و در مورد یک انسان تک؛ و به همین سان در موردهای دیگر.^{۳۵} اکنون اگر یک پیش‌گذارده تک آن باشد که یک چیز را بر یک چیز ادعا کند، آن‌گاه هم‌چنین یک پیش‌گذارده به سان مطلق چنین پرسشی خواهد بود (/ س. ۶، ۱۶۹الف-۶-۱۲).

بر اساس این قطعه، هر شیء واحد و هر شیء به سان مطلق تعریف یک‌سانی دارد و یک راه شناخت شیء به سان مطلق، شناخت شیء واحد است و ارسطو این نکته را درباره پیش‌گذارده به کار می‌برد. بر این اساس، ارسطو در فصل پنجم به بررسی مواردی می‌پردازد که به آن‌ها «عبارت گزاره‌ای واحد» گفته می‌شود تا از این راه به تعریف گزاره مطلق دست یابد. ابتدا در «م ۲» دو مورد که به آن «عبارت گزاره‌ای واحد» گفته می‌شود را برمی‌شمارد. سپس ارسطو به دو نکته اشاره می‌کند که در شناخت گزاره واحد حقیقی و یافتن تعریف گزاره تأثیرگذار است: اول این که عبارت‌های گزاره‌ای (صدق و کذب‌پذیر) به فعل نیاز دارند و دوم این که وحدت حقیقی یک عبارت به وحدت «نشان‌گری شده آن» در حوزه واقعیت بازمی‌گردد. پس از آن، در «م ۳» دو کاربرد «عبارت گزاره‌ای واحد» را توضیح می‌دهد و به عبارت‌های گزاره‌ای کثیر مقابل هر یک نیز اشاره می‌کند. یک کاربرد «عبارت گزاره‌ای واحد» درباره عبارت گزاره‌ای است که یک شیء واحد را آشکار می‌کنند. و البته واحدی که یک گزاره آشکار می‌کند با واحدی که یک نام یا یک فعل به‌تنهایی آشکار می‌کنند متفاوت است و از این رو پس از «م ۳» وی، در واقع، تذکر می‌دهد که نام و فعل

ذیل کاربرد اول قرار نمی‌گیرند. کاربرد دیگر «عبارت گزاره‌ای واحد» درباره عبارت‌های گزاره‌ای واحد بالربط است که مراد از آن‌ها در بخش پیشین گذشت. اما هر آنچه به آن «واحد» گفته می‌شود به معنای حقیقی واحد نیست. از این رو ارسطو در «م ۴» خاطر نشان می‌کند که دسته‌ای از این عبارت‌های گزاره‌ای واحد^{۳۶}، «گزاره مطلق» است و دسته‌ای هم «گزاره باهم‌نهاد» (مرکب از گزاره‌های مطلق) است.

ἀπλοῦς در لغت به معنای «تک»، «ساده» و «بسیط» و σύνθετος در لغت به معنای «با هم» و «مرکب» به کار می‌رود (Liddell, 1940). ارسطو در مواردی این دو را در مقابل هم به کار می‌برد. ارسطو ἀπλοῦς را به معنای مطلق به کار می‌برد، برای نمونه «مطلق (ἀπλοῦς) نشان‌گر این است که خود شیء طبیعت خاصی دارد» (متا. ۱۲. ۷، ۱۰۷۲^{الف} ۳۲-۳۳)، و به نظر می‌رسد که این معنا در این‌جا مورد نظر است. بررسی واژه‌های σύνθετος و συγκεῖσθαι در نمایه بونتس صرفاً نشان می‌دهد که ارسطو آن‌ها را درباره ترکیب کل از اجزا (ف. ۱. ۴، ۲۱۸۷-۲۱۸۸؛ ۳. ۱۰، ۲۱۸^{الف} ۷؛ س. ۱. ۱، ۱۲۵۲^{الف} ۱۹) یا از عناصر (ک. ف. ۱. ۸، ۳۲۵-۱۹؛ ۲. ۸، ۳۳۴-۳۱؛ ۱۲. ۴، ۱۰۷۰^{الف} ۸) به کار برده است. بر این اساس، در «م ۴» ارسطو گزاره‌های واحد را به گزاره مطلق (که بر عبارت گزاره‌ای آشکارکننده واحد منطبق است) و گزاره مرکب از چند گزاره مطلق (که بر عبارت گزاره واحد بالربط منطبق است) تقسیم می‌کند. برای تعریف گزاره باید گزاره مطلق را تعریف کرد و گزاره باهم‌نهاد خود یک قسم گزاره نیست بلکه در تحلیل، مجموع چند گزاره مطلق است. از این رو، ارسطو پس از فراهم شدن این مقدمات، بلافاصله در «م ۵» گزاره مطلق را تعریف می‌کند.

۱۱. تعریف پیش‌نهادی از گزاره

پیش از بحث درباره تعریف گزاره در «م ۵»، اشاره به نحوه تقسیم نشان‌گرها، یعنی عناصر حوزه‌های نشان‌گر یک مقدمه ضروری است. نام، فعل، عبارت و گزاره از جمله مفاهیم تقسیم‌کننده عناصر نشان‌گر در حوزه زبان‌اند. نشان‌گرها، به دلیل ارتباط با دو حوزه، تفاوت مهمی با عناصر حوزه واقعیت دارند و بنابراین نحوه تعریف مفاهیم تقسیم‌کننده آن‌ها متفاوت است. تعریف این مفاهیم را به سه بخش می‌توان تقسیم کرد: یک بخش به جنس نشان‌گر بر اساس حوزه‌اش اختصاص دارد، یک بخش به رابطه نشان‌گر با حوزه دیگر یا نشان‌گر بودنش اختصاص دارد (این دو بخش را با هم می‌توان «جنس» برای آن‌ها در نظر گرفت) و بخشی که به تمایز آن با دیگر عناصر نشان‌گر در آن حوزه بر اساس

نشان‌گری شده اختصاص دارد و «فصل» برای آن‌هاست. برای نمونه، ارسطو نام را چنین تعریف می‌کند: «آوای نشان‌گری است بر پایه قرارداد، بدون پیوند با زمان، که هر بخشی از آن اگر جداگانه گرفته شود نشان‌گر نیست» (د. ع. ۱. ۲، ۱۶^{الف} ۱۹-۲۰). بخش اول تعریف، «آوا» است که جنس آن را در حوزه مبدأ مشخص می‌کند. بخش دوم تعریف «نشان‌گر بر پایه قرارداد» است که رابطه داشتن با حوزه دیگر و نحوه آن را بیان می‌کند. بخش سوم تعریف از دو قسمت تشکیل شده است: قسمت اول «بدون پیوند با زمان» است، یعنی افزون‌نشان‌گر زمان نیست.^{۳۷} در واقع این قید یکی از ویژگی‌های «نشان‌گری شده» را بیان می‌کند. قسمت دوم «هر بخشی از آن اگر جداگانه گرفته شود نشان‌گر نیست» است. این قید ساختار نشان‌گر را با توجه به «نشان‌گری شده» مشخص می‌کند؛ به عبارت دیگر، در نام یک بخش از نشان‌گر، نشان‌گر یک بخش از «نشان‌گری شده» نیست.

حال اگر بپذیریم که تعلق گرفتن (ὕπαρχειν) برای اشاره به عنصری از حوزه واقعیت به کار رفته است، تعریف گزاره مطلق در «م ۵» مطابق با ساختار پیش‌نهادی فوق خواهد بود: «آوای نشان‌گر» بخش اول و دوم‌اند که با هم مانند جنس برای گزاره مطلق‌اند و بقیه تعریف بخش سوم است که مانند فصل برای آن است. اما کاربرد قید «بر حسب بخش‌بندی‌های زمان» در «م ۵» نیازمند توضیح است. این دو مورد را در نظر بگیرید: «فیلسوف بودن سقراط» و «سقراط فیلسوف است». این دو مورد متفاوت‌اند و از این رو عبارتی که نشان‌گر مورد اول باشد برخلاف عبارت نشان‌گر مورد دوم، صدق و کذب‌پذیر نیست. ظاهراً تمایز بین این دو مورد از دیدگاه ارسطو به زمان داشتن مورد دوم بازمی‌گردد و احتمالاً از این رو ارسطو قید فوق را می‌افزاید. حال اگر به این نکته توجه شود که به نظر می‌رسد از دیدگاه ارسطو «افزون‌نشان‌گری زمان» برای فعل بودن کافی است و از این رو ἔστιν (است/ هست) از دیدگاه ارسطو فعل است، این نکته روشن می‌شود که چرا هر گزاره نیازمند فعل است، چنان‌که ارسطو در آغاز فصل پنجم این نکته را خاطر نشان می‌کند.

تفسیر پیش‌نهادی از «م ۵» با تفسیر منسوب به فرفریوس قرابت‌هایی دارد. به نظر فرفریوس، «م ۵» تعریف گزاره است و «تعلق داشتن یا نداشتن» (۱) قوه سلب و ایجاب است، (۲) در طبیعت مقدم بر آن است و (۳) گزاره نشان‌گر آن است. این سه ویژگی با تفسیر فوق کاملاً سازگار است که تعلق گرفتن (ὕπαρχειν) عنصری از عناصر حوزه واقعیت است.

آکویناس اشکالی به تفسیر فرفریوس وارد می‌کند که می‌توان آن را به تفسیر پیش‌نهادی وارد کرد:

اما همان گونه که انواع نباید در تعریف جنس بیان شوند، ویژگی‌های انواع هم نباید بیان شوند. حال نشان‌گر بودن ویژگی ایجاب است و نشان‌گر نبودن ویژگی سلب است (Aquinas, 1962: 72).

در این جا آکویناس به نحوه تعریف متفاوت مفاهیم تقسیم‌کننده نشان‌گرها توجه نکرده است؛ زیرا انواع و ویژگی‌هایشان را از آن رو نمی‌توان در تعریف جنس به کار برد که تعریف خود آن‌ها بدون جنس امکان‌پذیر نیست. اما در مفاهیم تقسیم‌کننده نشان‌گرها چنین نیست؛ زیرا «انواع» ذیل آن‌ها هم با توجه به حوزه نشان‌گری شده تعریف می‌شوند. برای نمونه اگر ایجاب را «آوای نشان‌گر تعلق گرفتن چیزی به چیزی» تعریف کنیم این تعریف اصلاً گزاره را پیش‌فرض نمی‌کند. در این صورت، اشکال دوم ابن‌سینا بر تعریف مقدمه بر اساس ایجاب و سلب (ابن‌سینا، ۱۳۷۰: ۸۲) را می‌توان درباره تعریف آن بر اساس تعلق گرفتن و نگرفتن تقریر کرد: تعلق گرفتن و تعلق نگرفتن باید «ما به الاشتراکی» داشته باشند که فقط آن‌چه نشان‌گر آن‌هاست یک گزاره و در نتیجه صدق و کذب‌پذیر است. بنابراین آن «ما به الاشتراک» را باید یافت و گزاره را آوای نشان‌گر آن «ما به الاشتراک» تعریف کرد. به این اشکال چنین می‌توان پاسخ داد که ویژگی‌های مورد بحث در وهله اول ویژگی‌های «تعلق گرفتن» اند و از آن‌جایی که «تعلق نگرفتن» در واقع نفی یا عدم «تعلق گرفتن» است، این ویژگی‌های بالتبع به آن تعلق می‌گیرند و از آن‌جایی که وجود و عدم چیزی جامعی ندارند چنین «ما به الاشتراکی» وجود ندارد. احتمالاً اولویت ایجاب بر سلب که ارسطو در «م ۲» به آن اشاره می‌کند به همین نکته بازمی‌گردد.

بر اساس تعریف پیش‌نهادی، گزاره واحد بالربط (مانند گزاره عطفی) یک گزاره واحد نیست بلکه مجموع چند گزاره است؛ زیرا رابط از دیدگاه ارسطو اصلاً نشان‌گر چیزی نیست (شر. ۱. ۲۰، ۱۴۵۶-۳۲-۱۴۵۷ الف ۶). بنابراین ما به ازایی در حوزه واقعیت ندارد؛ در نتیجه، یک گزاره واحد بالربط یا باهم‌نهاده چیزی در حوزه واقعیت بیش از مجموع گزاره‌های صرف تشکیل‌دهنده آن‌ها نشان‌گری نمی‌کند و به آن‌ها تحلیل می‌شود.

۱۲. نتیجه‌گیری

ارسطو گزاره را برخلاف تفسیر مشهور در فصل چهارم د. ع. بر اساس صدق و کذب

تعریف نمی‌کند؛ زیرا گذشته از این که چنین تعریفی فی‌نفسه نادرست است، ناسازگاری‌هایی با متن فصل چهارم و پنجم د. ع. دارد و دشواری‌هایی را در تفسیر آن‌ها پدید می‌آورد، بلکه ارسطو این ویژگی را برای تمییز عبارت گزاره‌ای از غیر آن به کار می‌برد. او در فصل پنجم با بحث دربارهٔ عباراتی که به آن‌ها «عبارت گزاره‌ای واحد» اطلاق می‌شود درصدد یافتن عباراتی است که واقعاً «عبارت گزاره‌ای واحد»ند تا با در نظر گرفتن آن‌ها تعریف جامع و مانعی از گزارهٔ مطلق ارائه دهد؛ زیرا اگرچه وحدت و اطلاق مفهوماً متمایزند اما هم‌مصادق‌اند و یک شیء واحد و یک شیء مطلق تعریف یک‌سانی دارند. البته از آنجایی که گزاره یک مفهوم تقسیم‌کنندهٔ نشان‌گراست نحوهٔ تعریف آن متفاوت است و با توجه به حوزهٔ نشان‌گری شده تعریف می‌شود. از این رو ارسطو گزاره را بر اساس تعلق گرفتن یا تعلق نگرفتن چیزی به چیزی در حوزهٔ واقعیت تعریف می‌کند. این تفسیر از تعریف گزاره شباهت‌هایی به تفسیر منسوب به فروریوس دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. کوته‌نوشت‌های عناوین آثار ارسطو در این مقاله چنین‌اند: / ج.: دربارهٔ اعضای جانوران؛ / س.: دربارهٔ ابطال‌های سوفیستی؛ ت.: /: تحلیلات اولی؛ ت. ث.: تحلیلات ثانوی؛ د. ع.: دربارهٔ عبارت؛ د. ن.: دربارهٔ نفس؛ س.: سیاست؛ ش.: دربارهٔ شعر؛ ف.: فیزیک؛ ک. ف.: کون و فساد؛ متا.: متافیزیک.
2. ἀποφαντικός δὲ οὐ πᾶς ἀλλ' ἐν ᾧ τὸ ἀληθεύειν ἢ ψεύδεσθαι ὑπάρχει.
۳. قطعات نقل شده از د. ع.، ت. ا.، ت. ث.، و. / س. بر اساس ترجمهٔ ادیب سلطانی همراه با تغییرات است.
4. ἔστι δὲ εἰς πρῶτος λόγος ἀποφαντικός κατάφασις· εἶτα ἀπόφασις· οἱ δὲ ἄλλοι συνδέσμων εἰς.
5. ἔστι δὲ εἰς λόγος ἀποφαντικός ἢ ὁ ἐν δηλῶν ἢ ὁ συνδέσμων εἰς πολλοὶ δὲ οἱ πολλὰ καὶ μὴ ἐν ἢ οἱ ασύνδετοι.
6. τούτων δ' ἢ μὲν ἀπλή ἐστὶν ἀπόφασις ὡς τὸν κατὰ τινὸς ἢ τὸ ἀπὸ τινός αἰ δ' ἐκ τούτων συγκεיμένη ὡς τὸν λόγος τις ἤδη σύνθετος.
۷. در برخی از نسخه‌های یونانی حذف شده است (Minio-Paluello, 1949).
8. ἔστι δ' ἢ μὲν ἀπλή ἀπόφασις φωνῆ σημαντικῆ περι τοῦ [εἰ] ὑπάρχει τι ἢ μὴ ὑπάρχει ὡς οἱ χρόνοι διήρηνται.

۹. ارسطو در ت. /. پیش‌گذارده را چنین تعریف می‌کند: «عبارتی است که چیزی را درباره چیزی ایجاب یا سلب می‌کند» (ت. /. ۱. ۱، ۲۴ الف ۱۶-۱۷). بحث درباره تعریف پیش‌گذارده از دیدگاه ارسطو و تمایز آن با گزاره و نظرات مفسران در این باره به پژوهش مستقلی نیازمند است.

۱۰. به تفسیرهای اسکندر، آمونیاوس و بوئیوس بر اساس چاپ استاندارد آثار آن‌ها ارجاع داده شده است، اما نقل قول‌ها بر اساس ترجمه‌های انگلیسی آثار آن‌ها به ترتیب Alexander of Aphrodisias, 1991، Ammonius, 1996 و Boethius, 2010 است که شماره صفحه چاپ استاندارد در حاشیه آن‌ها به چاپ رسیده است. هم‌چنین در مواردی به چاپ‌های استاندارد مراجعه شده است و بر اساس آن تغییرات اندکی در ترجمه داده شده است.

۱۱. البته اسکندر تمایزی بین گزاره و پیش‌گذارده قائل است:

اگرچه پیش‌گذارده‌ها و گزاره‌ها در «زیرنهادشان» یک‌سان‌اند در بیان متفاوت‌اند: تا آن‌جا که آن‌ها یا صادق‌اند یا کاذب، آن‌ها گزاره‌اند؛ تا آن‌جا که آن‌ها به صورت ایجابی یا سلبی بیان شده‌اند، آن‌ها پیش‌گذارده‌اند (Alexander Aphrodisiensis, 1883: 10).

بحث اسکندر درباره تمایز بین این دو در منبع بالا سطور ۱۳-۲۸ آمده است. از بحث اسکندر در این قطعه برمی‌آید که گزاره و پیش‌گذارده هم‌مصدق‌اند و اصلاً اشاره‌ای به گزاره شرطی نمی‌شود. تقریر پیش‌نهادی فوق بر این فرض استوار است که تذکر نقل‌شده از اسکندر (درباره اختصاص این تعریف‌ها به پیش‌گذارده ساده و حملی)، این تمایز را نیز در بر می‌گیرد. اما اگر این تمایز را در بر نگیرد و این تمایز بین گزاره و پیش‌گذارده به صورت مطلق باشد دشوار است که با توجه به این تمایز، رابطه بین «م ۱» و «م ۵» تبیین شود (با توجه به این‌که اسکندر تعریف پیش‌گذارده را معادل «م ۵» می‌داند). حتی اگر چنین تبیینی بر اساس این تمایز تقریر شود نمی‌توان بر اساس آن متن ارسطو را تفسیر کرد؛ چراکه اصلاً چنین تمایزی را نمی‌توان به ارسطو نسبت داد (اسکندر هیچ قرینه‌ای را برای نسبت دادن این تمایز به ارسطو ذکر نمی‌کند)؛ زیرا بر اساس این تمایز، از نظر اسکندر در مواردی دو آوای جداگانه، مانند «عدالت خوب است» و «عدالت بد نیست»، یک گزاره‌اند و دو پیش‌گذارده؛ اما گزاره از نظر ارسطو عبارت (λόγος) است و عبارت آواست و بنابراین دو آوای جداگانه نمی‌توانند یک عبارت و بالتبع یک گزاره باشند.

۱۲. قابل توجه است که، همان‌گونه که خواهد آمد، واحد بالربط در «م ۳» را آمونیاوس گزاره شرطی و بوئیوس دربرگیرنده گزاره شرطی تفسیر کرده‌اند. فارابی هم واحد بالربط در «م ۲» و «م ۳» را گزاره شرطی تفسیر کرده است.

۱۳. یعنی این‌که «م ۵» قسم اول در «م ۲» را تعریف می‌کند.

۱۴. بحث ارسطو در فصل پنجم درباره «عبارت گزاره‌ای» (λόγος ἀποφαντικός) یا گزاره درباره (ἀπόφανσις) است، به جز یک نکته حاشیه‌ای (د.ع. ۵، ۱۷ الف ۱۳-۱۵) که بحث در آن درباره عبارت است. اما بوئیوس در تفسیر این فصل، علاوه بر oratio enuntiativa (مثلاً oratio enuntiativa (Boethius, 1880: 100, 13) و (مثلاً 2, 99) ibid) در تفسیر خود دو واژه oratio (عبارت؛ مثلاً 28, 96) ibid و (پیش‌گذارده؛ مثلاً 6, 100) ibid را به کار می‌برد. ظاهراً بوئیوس، حداقل در این بحث، تفاوتی بین پیش‌گذارده و گزاره نمی‌بیند (برای نمونه ← 105, 100, and 99) ibid. اما کاربرد عبارت در تفسیر قطعاتی که ارسطو گزاره یا عبارت گزاره‌ای به کار برده است دو احتمال را برمی‌انگیزد: اول این که به قرینه سیاق، منظور بوئیوس عبارت گزاره‌ای است و در این صورت در برخی مثال‌های وی باید چیز محذوفی فرض شود (مثلاً 109-108) ibid و دوم این که در آن موارد وی بحث ارسطو را از عبارت گزاره‌ای به عبارت تعمیم داده است. به هر صورت این نکته نیازمند تأمل بیش‌تر است.

۱۵. مترجم آن را term (برگرفته از همین واژه لاتین) ترجمه کرده است. کاربرد این واژه در تفسیر بوئیوس مقداری مبهم است. از طرفی بوئیوس برخی از گزاره‌ها را دارای سه و برخی را دارای چهار «حد»، مانند 'Plato philosophus in lycio ambulat' (افلاطون فیلسوف در لویکیوم راه می‌رود) می‌داند (Boethius, 1880: 107)، هم‌چنین عبارت «حیوان ناطق فانی آگاه از اندیشه و نظم» را متشکل از حدود بسیار می‌داند (109) ibid. از سوی دیگر می‌گوید که دو تعبیر (dictio) «خورشید» و «طلوع می‌کند» در گزاره «خورشید طلوع می‌کند» را حد می‌داند که در گزاره‌های ساده آنچه نخست گفته می‌شود موضوع و بعدی محمول است (100) ibid. بر این اساس وی احتمالاً این واژه را به معنای لفظ نشان‌گر معنای مستقل یا یک مقوله به کار می‌برد.

۱۶. اسمیت آن را function (کارکرد) ترجمه کرده است که مناسب به نظر نمی‌رسد.

۱۷. البته تقریر بوئیوس از تفسیر فروریوس تا صفحه ۱۲۳ ادامه می‌یابد. به نظر می‌رسد که در این تقریر، بوئیوس بر اساس فهم خود مطالبی را افزوده است.

۱۸. آن را یک «پیش‌گذارده خارجی» (proposition extrinsecus) می‌داند. اما بوئیوس وی را تخطئه می‌کند و وحدت گزاره شرطی را با نشان‌گری یک پیامد (consequentia) واحد توجیه می‌کند (109-110) ibid.

۱۹. ← پی‌نوشت ۱۴.

۲۰. البته «م ۴» را اسحاق بن حنین چنین ترجمه کرده است: «و اما الحکم البسیط الکاین من هذه فبمنزلة ايقاع شیء علی شیء او انتزاع شیء من شیء» و بر این اساس فارابی کاربرد «ایقاع» و «انتزاع» را برای تحویل (به تصویر کشیدن) معنای حکم ساده برای متعلم دانسته است

(فارابی، ۱۹۶۰: ۵۹). این دو تعبیر، «ایقاع» و «انتزاع»، از آن جهت جالب توجه است که در بیان خود ارسطو نیامده است، اما در تفسیر بوئیوس تعابیر مشابهی به کار رفته است (بخش ۳ مقاله).

۲۱. ابهام در تعریف ابن سینا از گزاره در این رساله از آنجا نشئت می‌گیرد که ابن سینا در دو سطر بعد خاطر نشان می‌کند که «قول جازم در آن به نسبت داشتن معنایی با معنایی، به صورت ایجابی یا سلبی، حکم می‌شود» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۲). اما از آنجایی که چنین تعریفی از گزاره در آثار ارسطو نیست بلکه ارسطو پیش‌گذاشته را بر اساس ایجاب و سلب تعریف می‌کند، که نیازمند پژوهش جداگانه‌ای است، در این جا به این احتمال پرداخته نشده است.

۲۲. ابن سینا در *المسائل الغریبه العشرینیة* سه اشکال از تعریف «مقدمه» بر اساس سلب و ایجاب می‌گیرد و در اولین مورد، به دوری بودن تعریفش بر اساس صدق و کذب اشاره می‌کند؛ زیرا صدق و کذب از عوارض ذاتی گزاره است و موضوع (معروض) در تعریف عرض ذاتی به کار می‌رود و از بیان وی برمی‌آید که از این جهت فرقی بین مقدمه و قضیه نیست (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۸۱-۸۲).

۲۳. از آنجایی که تقریر دقیق نحوه خروج از دور از دیدگاه خواجه و توجه به بیان قطب‌الدین رازی در حاشیه و ارزیابی آن، در ادامه بحث تأثیری ندارد به آن پرداخته نشده است.

۲۴. دیدگاه آکریل را چنین می‌توان تقریر کرد: ارسطو در این جا گزاره واحد را یک مفهوم واحد در نظر گرفته است و آن را به دو قسم تقسیم کرده است؛ پس اگر این تقسیم‌بندی صحیح باشد یک مورد نمی‌تواند هم گزاره واحد باشد و مقابل آن یعنی گزاره‌های کثیر باشد (اشکال اول) و هم چنین ممکن نیست که دو گزاره معادل یکدیگر یکی گزاره واحد باشد و دیگری گزاره‌های کثیر (اشکال دوم). بنابراین، تقسیم‌بندی ارسطو در این جا صحیح نیست؛ چراکه دو ملاک مختلف برای وحدت به کار برده است و در واقع دو ملاک را با هم درآمیخته است. پاسخ این است که ارسطو در «م ۳» دو کاربرد یا دو «نحوه گفته شدن» «عبارت گزاره‌ای واحد» را ذکر کرده است و همان‌گونه که خواهد آمد یک مورد واحد حقیقی و دیگری واحد بالعرض است. سپس دو نحوه کثرت مقابل هر یک از آن کاربردها را برشمرده است (از تفسیر آکویناس برمی‌آید که وی هم برداشت مشابهی داشته است). بنابراین ارسطو در «م ۳» اصلاً درصدد تقسیم حقیقی نبوده است و دو موردی که آکریل ذکر کرده است اشکال نیستند.

۲۵. به استثنای تفسیر فروریوس که چیزی از وی درباره «م ۱» به دست نیامد و شارحان ابن سینا که گزاره را بی‌نیاز از تعریف می‌دانند.

۲۶. برای روشن‌تر شدن مفهوم «حوزه» در این جا و هم چنین اطلاع از تفسیر پیش‌نهادی از فصل اول د.ع. (که در این مقاله در مواردی مفروض است) ← کلانتر و قوام صفری، ۱۳۹۳.

۲۷. اما علاوه بر این، ارسطو صدق و/یا کذب را دربارهٔ دیگر عناصر حوزهٔ اندیشه (مانند اندیشه‌های بسیط، تخیل و ادراکات حسی)، گزاره در حوزهٔ زبان و برخی عناصر حوزهٔ واقعیت به کار می‌برد (Crivelli, 2004: 45).

۲۸. این تبیین از نقش «م ۱»، اگرچه شباهتی به بیان فخر رازی و خواجه دربارهٔ کاربرد صدق و کذب در تعریف گزاره دارد، اما یک تفاوت اساسی با این دو دارد: بر اساس این تبیین، «م ۱» زمینه را برای جست‌وجوی تعریف گزاره در فصل پنجم د.ع. فراهم می‌کند و ارسطو در «م ۵» گزاره را تعریف می‌کند؛ اما از نظر فخر رازی و خواجه گزاره بی‌نیاز از تعریف است.

۲۹. به عبارت دیگر فقط چیزی که وحدت بالذات یا وحدت بر اساس تعریف دارد اگر ذیل دیگر انواع قرار نگیرد و فصل جداگانه‌ای داشته باشد یک قسم جداگانه یا یک «نوع» را تشکیل می‌دهد.

۳۰. بنابراین فرق‌گذاری بین «م ۲» و «م ۳» در تفسیر آمونیاس موجه به نظر نمی‌رسد (بخش ۴ مقاله).

۳۱. اگرچه در «م ۲» بحث دربارهٔ عبارت گزاره‌ای است و در این قطعات پنج‌گانه بحث دربارهٔ مطلق عبارت است، اما شباهت تعبیرات نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی «م ۲» ناظر به آن تقسیم‌بندی ساخته شده است.

۳۲. آکویناس هم معتقد است که واحد بالربط در «م ۳» نشان‌گر امر واحد نیست (بخش ۷ مقاله).

۳۳. آشکار است که این بحث فقط به گزاره‌های عطفی اختصاص ندارد و به تعبیری هر گزارهٔ تابع ارزشی در زبان طبیعی را دربر می‌گیرد.

۳۴. در تفسیر بوئیوس و آکویناس تعبیراتی هست که شاید نشانهٔ چنین رویکردی (گزارهٔ عطفی صرفاً مجموع گزاره‌های بسیاری است) باشد (← 71 Aquinas, 1962: 117-118; Boethius, 1880).

35. ὁ γὰρ αὐτὸς ὁρὸς ἐνὸς μόνου καὶ ἀπλῶς τοῦ πράγματος, οἷον ἀνθρώπου καὶ ἐνὸς μόνου ἀνθρώπου ὁμοίως δὲ καὶ ἐπὶ τῶν ἄλλων.

۳۶. در «م ۴» مقسم با یک ضمیر مشخص شده است که برخی مرجع آن را گزاره (Ammonius, 1897: 77-78) و برخی مرجع آن را گزارهٔ واحد (Aquinas, 1962: 70) دانسته‌اند.

۳۷. به قرینهٔ تعریف فعل (د.ع. ۳، ۱۶-۶-۷).

منابع

ابن سینا (۱۳۷۰). *المسائل الغربیة العشرینیة* (چاپ‌شده در منطق و مباحث الفاضل)، تحقیق مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ابن سینا (۱۳۷۵). *الأشارات و التنبیهاة (مع المحاکمات)*، جلد ۱، شرح خواجه نصیرالدین طوسی و حاشیة محمد بن محمد قطب‌الدین رازی، قم: نشر البلاغة.

ابن سینا (۱۳۸۴). شرح الاشارات و التنبیها (الفخر الرازی)، تحقیق نجف‌زاده، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

ابن سینا (۱۴۰۴). الشفاء (المنطق)، تحقیق سعید زاید و دیگران، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.

ارسطو (۱۳۷۸). منطق ارسطو (أرگنون)، ترجمه شمس‌الدین ادیب‌سلطانی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.

ارسطو (۱۹۸۰). منطق ارسطو، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، بیروت و کویت: دار القلم و وكالة المطبوعات.

فارابی، ابونصر (۱۹۶۰). شرح الفارابی لكتاب ارسطوطاليس في العبارة، تحقیق ولهم كوتش اليسوعی و ستانلی مارو اليسوعی، بیروت: المطبعة الكاثوليكية.

کلاتر، سیدعمار و مهدی قوام صفری (۱۳۹۳). «حوزه‌های سه‌گانه: بررسی فصل اول درباره عبارت ارسطو»، هستی و شناخت، س ۱، ش ۲.

Ackrill, J. L. (1963). *Categories and De Interpretatione*, Oxford: Clarendon Press.

Alexander Aphrodisiensis (1883). *Alexandri in Aristotelis analyticorum priorum librum I commentarium*, M. Wallies (ed.), Berolini: G. Reimeri.

Alexander of Aphrodisias (1991). *On Aristotle's 'Prior Analytics 1.1-7'*, J. Barnes, S. Bobzien, K. Flannery, and K. Ierodiakonou, (Trans.), Ithaca, N.Y: Cornell University Press.

Ammonius (1996). *Ammonius: on Aristotle 'on interpretation 1-8'*, D. L. Blank (trans.), Ithaca, New York: Cornell University Press.

Ammonius Alexandrinus Hermias (1897). *Ammonius in Aristotelis de interpretatione commentaries*, A. Busse, (ed.), Berolini: G. Reimer.

Aquinas, T. and Cajetan (1962). *Aristotle: On Interpretation*, J. T. Oesterle (trans.), Milwaukee, Wisconsin: Marquette University Press.

Aristotle (1984). *The complete works of Aristotle: the revised Oxford translation*, J. Barnes, (ed.), Vol. 2, New Jersey: Princeton University Press.

Bekker, I. (1831). *Aristoteles graece*, Reimer.

Boethius (1880). *Anicii Manlii Severini Boetii Commentarii in librum Aristotelis Peri hermēnias*, C. Meiser, (ed.), Lipsiae: Teubner.

Boethius (2010). *On Aristotle on Interpretation 1-3*, A. Smith, (Trans.), Duckworth Publishers.

Bonitz, H. (1870). *Index Aristotelicus*, Typis et impensis G. Reimeri.

Crivelli, P. (2004). *Aristotle on Truth* (First Edition), Cambridge: Cambridge University Press.

Liddell, H. G., R. Scott, H. S. Jones, and R. McKenzie (1940). *A Greek-English lexicon*, Oxford: Clarendon Press.

Minio-Paluello, L. (ed.) (1949). *Categoriae et Liber de Interpretatione*, Oxonii: Oxford University Press.

Whitaker, C. W. A. (1996). *Aristotle's De Interpretatione: Contradiction and Dialectic*, Oxford: Clarendon Press.